

عنوان: آموزشی اینچنین ، پرورشی آنچنان

موضوع: آموزش و پرورش - ایران

پدیدآورنده: سیدآقایی، فرامرز

نشریه: اعتماد، ۸۲/۸/۸

بازیابی: ۱۴۳۰۲۹۹۷

### آموزشی اینچنین ، پرورشی آنچنان

گروه آموزشی: هر که می‌گوید داشتن تنها دو فرزند کافی است ما می‌خواهیم اثبات کنیم که خیر، حتی یک فرزند هم زیادی است. فرزند می‌خواهید چه کار؟ شیرینی آن تنها ۷ سال است و از آن پس، داشتن فرزند فقط تلخی است و تلخی و باز هم تلخی. این را نه مای گزارش نویس بگویم بلکه ملتی می‌گویند که با مدرسه و مقوله به اصطلاح آموزش و پرورش سروکار دارند. می‌خواهیم بپرسیم این چه خون دلی است که ملت از بابت فرزندان پا به تحصیلشان باید بخورند. از تامین پول و هزینه تحصیل رایگان (!) تا هفت خوان ثبت نام و اردو و گردش علمی رفتن‌های بی‌بازگشت که بگذریم تو بپرس اساساً چه چیزی و چگونه در مدارس به بچه‌های مردم آموزش داده می‌شود تا ما جواب بدهیم. این هم جواب:

صحنه اول: اول، حرف آخر

دانش‌آموزان این مدرسه امتحان آخر سال را می‌دهند. از جلسه امتحان که بیرون می‌آیند و پا به خیابان می‌گذارند، عادی‌ترین تفریح و بازی‌شان در راه مدرسه تا خانه پاره و ریزریز کردن کتابهای درسی‌شان است. فرقی نمی‌کند احتمال بدهند قبولند یا تجدید. بچه‌ها چنان اوراق کتاب را خرد و پراکنده می‌کنند که تو گویی حرص و عقده‌شان را روی دشمن خونی خود خالی می‌کنند. در پشت قهقهه‌های کودکانه‌شان هنگام ریزکردن اوراق کتابی که یک سال از روی آن مثلاًص آموخته و پرورده شده‌اند حرص و کینه‌ی پنهان را می‌توان دید که ناخودآگاهی عملشان را نشان می‌دهد. کدام کارشناس آموزشی است که جرات می‌کند بگوید مدرسه با این بچه‌های معصوم چه کرده که ضمیر ناخودآگاهشان چنین آنها را فرمان می‌دهد؟

صحنه دوم: آموزش خانگی

جلسه آشناسدن والدین با معلمان مدرسه است. والدین که اجازه حرف زدن در جمع را ندارند، این اجازه به آنها داده نمی‌شود. می‌گویند سوالات و حرفه‌ایتان را پس از جلسه بگویید. چرایش معلوم است. مدرسه هم مشتکی است از نمونه خرواری که در جامعه داریم.

مدیر شروع می‌کند به سخنرانی: اینجا یک مدرسه راهنمایی است. بچه‌ها وقتی وارد دوره راهنمایی می‌شوند افت تحصیلی پیدا می‌کنند. شما والدین باید تلاش کنید مانع این افت شوید. در خانه با بچه‌ها کار کنید. درس‌هایشان را خوب کنترل کنید. درس را برای آنها خوب توضیح دهید. معلمان ما، در کلاس هر هفته از بچه‌ها امتحان می‌گیرند. نمرات کلاسی معمولاً پایین است اما نمرات کتبی بالا است. چرایش برای ما معلوم

نیست، والدین تحقیق کنند ببینند علت این موضوع چیست و جلوی آن را بگیرند! ما ورقه‌های امتحان هفتگی را هم می‌دهیم به سرگروه‌هایی که از میان بچه‌ها انتخاب می‌شوند تصحیح کنند و غیره.

بعد از مدیر، نوبت به معلمان می‌رسد. آنها هم هرکدام پس از معرفی خود دستوراتی صادر می‌کنند که والدین چنین کنند و چنان سازند. از میان والدین ساکت، یکی دهان باز می‌کند که همه کارها را والدین بکنند، پس مدرسه چه کاره است؟ کلامش به مدیر نمی‌رسد اما مدیر می‌گوید لطفاً هر کس حرف یا سوالی دارد آخر جلسه و... قضیه تمام می‌شود و می‌رود پی‌کارش.

از فردا، بچه هر روز که به خانه می‌آید به تبعیت از معلم خود دستور می‌دهد: پدر یا مادر! برای درس ریاضی ۵۰ تا سوال طرح کنید که من امشب جواب بدهم و فردا ببرم. هر چه پدر و مادر می‌گویند ۵۰ سوال برای یک شب چه طرح شود و چه حل، زیاد است نه به خرج بچه می‌رود، نه معلم بچه. روز دیگر معلم علوم دستور می‌دهد والدین ۳۰ تا سوال طرح کنند و بدهند بچه‌ها تا جواب دهند و ضمناً کار دستی فلان را هم بسازند و درباره نحوه پلک‌زدن کرم‌خاکی وقتی روی آن آب می‌ریزند تحقیق کنند و نتیجه تحقیق خود را بیاورند. والدین بچه کار و زندگی خود را رها کرده‌اند و افتاده‌اند به جان درس و بحث بچه‌های خود و انجام وظایفی که بر عهده مدیر، معلم و مدرسه است.

وای به حال آن که دو و سه بچه مدرسه‌ی دارد. اینجا است که می‌گوییم الانه در این برهه تاریخ، داشتن یک فرزند هم زیاد است. البته نه برای ما بهتران که همواره پولشان جلو می‌رود و خودشان از پس پول و به مدد آن مدرسه و مافیها را با یک اشاره چشم می‌خرند و آزاد می‌سازند.

#### صحنه سوم: ترك تحصیل

وصفش مشکل است اینکه بچه با چه عشقی پای در کلاس درس می‌گذارد. به هر صورت، پا می‌گذارد و می‌نشیند تا بیاموزد. چه آموختنی، درست در روز اول درس، از معلم خود سوالی می‌پرسد. معلم که از فرط پیری دیگر زمان پا دراز کردن و استراحتش است و حتی حوصله بچه‌های خودش را هم ندارد با کتابی که در دست دارد بر سر بچه می‌کوبد که یعنی سوال نکن. بغص بچه نه در کلاس و نه در جای دیگر، و نمی‌شود. در جلسه بعد که بچه‌ها به دستور معلم یک کار دستی ساخته‌اند، ماجرا طور دیگری است. معلم کار دستی بعضی را مجاله می‌کند و در سطل زباله می‌اندازد. او تمام دنیای امروز و دیشب بچه را در سطل می‌اندازد. عقده‌ی بر روان سالم بچه می‌گذارد. چشم آدم آب نمی‌خورد بچه در این مدرسه مطلبی بیاموزد. همین بچه مهرماه تمام نشده دوبار از پدر با چشم گریان خواهش می‌کند اجازه دهد او ترك تحصیل کند و دیگر اسمی از مدرسه و کتاب و معلم نیاورد یا معلم خصوصی بگیرد و او را بگذارد تا متفرقه بخواند. چه چیزی این بچه پرزوق و شوق را از درس و مدرسه بیزار کرده است؟

#### صحنه چهارم: فاجعه آموزشی

از نخستین روزی که این خانم پا به کلاس گذاشته کارش فقط نشستن و کتاب خواندن یا عملی شبیه ویراستاری کردن است. او به بچه‌ها دستور می‌دهد کتاب را باز کنید و هر کس برای خودش مطالعه کند. صدایتان اگر در بیاید خودتان می‌دانید و نمره انضباط. هفته‌ها می‌گذرد و روال آموزشی این خانم عوض نمی‌شود. یک بار هم

که محصلی از او می‌خواهد درس را توضیح دهد سر درد دل معلم باز می‌شود: اگر شما جای من بودید و ماهی ۵۰ هزار تومان حق‌التدریس می‌گرفتید، نه بیمه بودید نه استخدام و هیچ مزایایی هم نداشتید حاضر می‌شدید سرکلاس درس بدهید؟ شما اگر خیلی طالب درس و یادگرفتن هستید بروید معلم خصوصی بگیرید. دختر می‌پرسد: شما معلم خصوصی آشنا دارید که معلم در می‌آید بله بچه‌جان خودم تدریس خصوصی هم می‌کنم.

الفصه، تنور گرم می‌شود. آنهایی که عرضه گرفتن معلم خصوصی را دارند، آخر سال نمرات درخشان می‌آورند چه درس آموخته باشند چه نه و آنها که معلم خصوصی را نخوانند یا نتوانند بخوانند، یا تجدید می‌شوند یا تمام زحمات شخصی‌شان فقط با نمره قبولی پاسخ داده می‌شود. هر چه باشد فرق است میان دانش‌آموزی که راه زندگی در این دوره و زمانه را آموخته با آنی که نیاموخته.

این را داشته باشید، برای اینکه غصه‌تان را زیاد کرده باشیم و ضمنا پیازداغ گزارش را، يك آمار می‌دهیم: هر سال در مقطع تحصیلی اول دبیرستان حداقل سه چهارم دانش‌آموزان مردود می‌شوند. بیش از این را جرات نمی‌کنیم چون دلمان نمی‌خواهد اشک‌هایتان در این اوضاع درآورد با خواندن نوشته‌های ما سرازیر شود. همین قدر بدانید که آمار مردودی‌ها و تجدیدی‌های مدارس در مقاطع مختلف آنقدر بالا است که هر سال آموزش و پرورش تبصره‌های تازه‌یی اختراع می‌کند. مثلا اگر دانش‌آموزی نمره ۷ هم بیاورد با شرط معدل فلان قبول است، اگر در دو درس تك بیاورد به شرط معدل فلان قبول است و غیره یا در بخشنامه‌های رسمی از شیوه‌های دیگری استفاده می‌شود تا فاجعه افت تحصیلی و بی‌سوادبار آمدن بچه‌ها پوشیده بماند. گاه به معلم‌ها سفارش می‌شود که آسان بگیرند و فقط نمره بدهند، گاه مدیران مدارس را در چاله رقابت می‌اندازند تا آمار قبولی‌های خود را بالا ببرند. همه اینها يك هدف دارد و آن سرپوش گذاشتن بر فاجعه افت تحصیلی و پوك شدن آموزش است که هر سال روندی خطرناك را طی می‌کند. البته همه اینها غیر از خون دلی است که ملت و معلمان باید در برزخ سیستم‌های آموزشی متعدد بخورند. در

این نظام آموزشی که میان سیستم‌های جور و اجور حیران و سرگردان است و هر چند سال يك بار مدل عوض می‌کند شما چه توقعی دارید که معلم اساسا تکلیف خود را بدانند؟ روزی سیستم، نمره محور می‌شود، روزی معدل محور، روزی آموزش محور و روزی دیگر همه چیز محور. خدا می‌داند از این شله قلمکار چه محصولی بیرون می‌آید.

صحنه پنجم: نسل آموخته

مدتی علی ر غم میل باطنی پای مسابقات تلفنی و حضوری تلویزیون می‌نشینی که خاص جوانان و دانش‌آموزان یا حتی دیپلمه‌ها برگزار می‌شود. بالاخره گزارش باید پرپیازداغ باشد. آنچه به چشمت می‌آید در این مسابقات باورکردنی نیست. با نسلی روبرو می‌شوی که فارغ‌التحصیل ابتدایی آن فرق میان چوب و آهن را نمی‌داند، محصل سوم راهنمایی آن چیزی به نام مثنوی مولوی حتی به گوشش هم نخورده و دیپلمه‌یی که جدول ضربش لنگ می‌زند. اینکه اساسا این نوع اطلاعات و محفوظات صرفا به درد آنها می‌خورد یا نه بماند،

بچه‌ها همین چیزی را هم که ۱۲ سال در مدارس گفته می‌شود نمی‌دانند. یعنی اتلاف عمر خود، والدین، معلمان، مدیران، تمام پرسنل آموزش و پرورش و وزیران آمده و رفته و آینده.

صحنه ششم: آن آموزش، این پرورش

پدر راه مدرسه را می‌گیرد. در مدرسه مدیر و معلم را گوشه رینگ گیر می‌اندازد که: شما معلمی، وظیفه‌ات آموختن و پروردن بچه‌های مردم است. فحاشی سر کلاس و توهین کردن به بچه‌ها کار صحیحی نیست و اصلاً برآورنده شما هم نیست. همین طور کتک زدن و ترساندن و تنبیه بدنی یا حتی استفاده تنبیهی از نمره انضباط. راستی شما که این همه از نمره انضباط برای تربیت بچه‌ها استفاه می‌کنید پس این نوجوانانی که در خیابان‌ها با رفتارهای ناهنجار ول می‌گردند مگر محصول شما نیستند؟ آیا این شما نیستید که بچه‌های مردم را بد بار می‌آورید، بچه‌هایی که برخی‌شان در خانه هرگز نه فحاشی شنیده‌اند و نه کتک خورده‌اند؟

معلم و مدیر هم بالاخره راه فراری از گوشه رینگ پیدا می‌کنند و درمی‌آیند: تقصیر بعضی از شما والدین است که فرزند خود را در پر قو بزرگ می‌کنید. یعنی چه که ما در خانواده‌مان فحاشی و کتک‌کاری نداریم؟ سعی کنید با جامعه پیش بروید. بچه نباید یکباره در جامعه با چیزهایی برخورد کند که نداند چیست.

پدر قانع می‌شود و این منطق را در بست می‌پذیرد و پسر خود را می‌برد تا در خانه، او را چارواداری و بزن بزن بیاموزد. بگذریم! منطق جدید است دیگر.

فرامرز سیدآقایی